



هیچ کس تا امتحان نکنند نمی داند از عهده چه کارهایی بر می آید.

اول سعی کن تو دیگران را درک کنی، بعد دیگران تو را درک کنند.

ذهنت را با افکار بزرگ پرورش بده. چون هرگز از آنچه فکر می کنی بالاتر نخواهی رفت.

در حین کار مرتباً برای جلوگیری از خستگی جسمی و ذهنی، از جا برخیزید، چند حرکت کششی انجام دهید و کمی راه بروید.

برگرداندن تصاویر آویخته بر دیوار، مسیر تاریخ را دگرگون نمی کند.

با اندیشه آشفته دانش آموختن در گردباد آتش افروختن است.

استراحت کوتاه یکی از ابزارهای مدیریت زمان است. یک استراحت کوتاه می تواند شما را برای ساعاتی که در پیش دارید شارژ کند.

بیشتر مردم به آزادی علاقه چندانی ندارند چون آزادی مستلزم و متضمن مسؤلیت است و بیشتر مردم از مسؤلیت واهمه دارند.

خواجه و طلبکارش

روزی فواجه نصرالدین از پنجره اتاقش کوبه را نگاه می کرد، مردی را دید که به طرف خانه او می آید.

فهمید که طلبکار است، به زنش گفت: برو، آن طور که به تو یاد داده ام، جواب طلبکار را بده.

زن فواجه رفت و در را باز کرد و به طلبکار گفت:

می دانم شما مدتی است که از ما طلبکار هستید.

فواجه در خانه نیست؛ اما باور کنید که همیشه به فکر شماست.

مخصوصاً برای اینکه بتواند زودتر پول شما را بدهد، به من سفارش کرده است که جلو در خانه بنشینم و هر وقت که کله گوسفندی از اینجا می گذرد، پشم گوسفندهایی را که به زمین می یزد، جمع کنم.

بعد آنها را بتایم و از نخ تابیده آن شال گردن بیافم.

بعد هم فواجه شال گردن را بفرشد و پول شما را بدهد.

مرد طلبکار، با شنیدن این جواب فهمید که هرگز نمی تواند طلبش را بگیرد.

فندۀ اش گرفت و با صدای بلند شروع کرد به فندیدن.

فواجه که تا این وقت پشت در خانه پنهان شده بود و به مرفه های زنش گوش می داد، جلو رفت و به مرد طلبکار گفت:

چرا اذیت می کنی؟

مرد گفت:

آفر، بیچاره خیال کرد که بعد از من نوبت اوست که سرش را بتراشی!

سلمانی ده

مردی با اغتش از میدان ده می گذشت، چشمش به سلمانی ده افتاد که بیگار کنار دیوار نشسته بود، با فود گفت:

فوب است بروم سرم را بتراشم. آن وقت افسار ااغ را به درفتی بست و کنار دیوار نشست تا سلمانی سرش را بتراشد.

استاد سلمانی شروع کرد به تراشیدن سر آن مرد.

چند مای سر مرد را برید و فون انداخت، مرد بیچاره از شدت درد به فود می پیچید،

خشم خواجه

روزی فواجه نصرالدین با اغتش از پل بابکی می گذشت. مرد دیگری با اغتش از رو به روی او می آمد.

چون هر دو در یک لفظه نمی توانستند از پل بگذرد، فواجه به آن مرد گفت: برو عقب تا من اول بگذرم.

آن مرد هم به فواجه گفت:

تو برو عقب تا من اول بگذرم.

فواجه به فشم آمد و گفت:

لطیفه های

ریزه هیزه



ولی میزدی نمی گفت.

در این وقت ااغ عصری سر داد و بعد هم کرد و پا به فرار گذاشت.

استاد سلمانی گفت:

چرا اذیت می کنی؟

مرد گفت:

آفر، بیچاره خیال کرد که بعد از من نوبت اوست که سرش را بتراشی!

مردی با اغتش از میدان ده می گذشت، چشمش به سلمانی ده افتاد که بیگار کنار دیوار نشسته بود، با فود گفت:

فوب است بروم سرم را بتراشم. آن وقت افسار ااغ را به درفتی بست و کنار دیوار نشست تا سلمانی سرش را بتراشد.

استاد سلمانی شروع کرد به تراشیدن سر آن مرد.

چند مای سر مرد را برید و فون انداخت، مرد بیچاره از شدت درد به فود می پیچید،

می داد. پوانه، هر چه به عکسها نگاه کرد، عکسی از فودش ندید.

مرد از فشم فواجه ترسید و راه را باز کرد تا فواجه بگذرد.

بعد از فواجه پرسید:

فوب، فواجه، بگو ببینم با مرد دیروزی چه کار کردی؟

فواجه گفت:

هیج، وقتی که دیدم او عقب نمی رود، من عقب رفتم و او از پل گذشت.

اعتراض به مادر

پدر و مادر پوانه، بیشتر وقتها، او را در خانه پیش مادربزرگش می گذاشتند و فودشان به گردش یا سینما می رفتند.

پوانه، که شش سال بیشتر نداشت، از این کار پدر و مادرش فیلنی بنگ می برد.

یک روز مادر پوانه داشت عکسهای عروسی فودش را به یکی از دوستانش نشان

هنر پیشه زشت

هنر پیشه ای بود که صورت بسیار زشتی داشت. هر بار که روی صحنه تئاتر ظاهر می شد، مردم مسخره اش می کردند، او را هو می کردند و برایش سوت می کشیدند.

یک روز وقتی که برای چندمین بار این بی مهی مردم را دید، او به آنها کرد و گفت:

فانچه ها و آقایان برای شما فیلنی آسانتر است که به صورت من عادت کنید تا برای من که بفواهم صورتکم (اعوض کنم!

غزل طنز

یک روز می بینی کسی دور و برت نیست
لج بازی این بانو، خودت هم باورت نیست
صد بار عهدهت را شکستی، باز بشکن
هر بار می دانی که بار آخرت نیست
در وصف تو یک عمر شعر تازه گفتم
یک مصرعش آویزه ی گوش کرت نیست
ده بار گفتم با فلانی نه... ولی باز...
با من بگو فکر پلیدی در سرت نیست؟!
روزی رسد این نام، حتی این شماره
این آدرس: در دره لای دفترت نیست
هر چند می دانی که می دانم عزیزم
زیبا تر از تو هیچ کس جز خواهرت نیست
اما تو را دیدم به همراه رقیبم
با من بگو، آری بگو که شوهرت نیست!؟

یادش به خیر

دوست دارم باز کودک می شدم
بار دیگر کاش کوچک می شدم
خارش این ریش و پشم لعنتی
کرده اعصابم حسابی خط خطی!
یاد آن گهواره چوبی به خیر
هی تکان های به آن خوبی به خیر
جیغ و ویغ نیمه شب یادش به خیر
گریه های بی سبب یادش به خیر
دوره های آمادگی یادش به خیر
آن صفا و سادگی یادش به خیر
دختر همسایه تا سر می رسید
از رخ من طعم بوسه می چشید!
شمسی خانم! خواهر آقا جواد
حرف های بنده را دارد به یاد
او خودش هم بارها توی محل
کرده مخلص را همین طوری بغل!
بچه تا بومدم غمی در دل نبود
پای بختم این چنین در گل نبود
حال، بهر لقمه ای نان و پنیر
روز و شب سگدو زانم ناگزیر
از بزرگی حاصلم تنها غم است
هر چه از بخت بدم نالم کم است

دست نوشته

از اونجا که متأسفانه چشم از کار افتاده و با عینکی هم که دکتر داده راه به جایی نمی بره. فقط تیتراهای روزنامه رو دیدی ز من، چه می شه کرد؟ از به طرف پیری و کوری، از به طرف حروف ریز مطالب که خیلی ها مثل من به خاطر چشم نموروشن مطلب رو نمی خونه.

خلاصه تو به صفحه چشم به تیز استمداد پرسنل کشتیرانی از استناد هرمرگان افتاد. و مشتاق شدم بخونم شاید برآ به روز هفته چیزی گیرم بیاد. نره بین بزرگه رو برداشتم و گرفتم لازمه که بعضی مطالب را زیر ذره بین نگاه کرد روی نوشته های عنوانی این کشتیرانی جنوب خط ایران چرا؟

که اونا بر مبنای بخشنامه هیئت وزیران کلیه منازل سازمانی به قیمت ۱۲ و ۱۴ میلیون به پرسنل خودشون واگذار کرده. اما کشتیرانی خط جنوب خونه های سازمانی رو به قیمت ۶۵ الی ۱۲۰ میلیون به پرسنل می خواهد بفروشه. هر چی دارم فکرمی کنم و مطلب عنوانی پرسنل مربوطه و استمداد نموده از استنادار روی خونم علقم قد نمیده، چی شده؟ که به هو اونجا به بام و دو هوا بوجود آمده. تا سر انجام انشاا... و به زودی تو همین صفحه دریا بخونم که استنادار دستور رسیدگی کامل داده و پرسنل به خواست حق خودشون رسیدن.

فریدون دبیری (فرز)

روغن ماهی موجب کاهش ریزش مو می شود

روابط عمومی اداره کل شیلات هرمزگان

عینک راننده

مردی سوار تاکسی شد. در راه به راننده تاکسی گفت: آقا بهتر نیست که شیشه جلو تاکسی را پاک کنی؟ فیلنی کثیف است. راننده تاکسی گفت: آقا، برای من فرق نمی کنه، برای اینکه من امروز عینکم را توی خانه جا گذاشته ام.

لاغروی

ببینم، پروین خانم، شما فیلنی لاغر شده ای، کنگره مضمومها غذا کم می خورید تا لاغر بشوید؟ نه، از وقتی که آپانیتسم را برداشته ام لاغر شده ام و شش کیلو از وزنم کم شده است.

شش کیلو! من فکر نمی کردم که آپانیتسم آدم به این سن گفت: آقا، شکر در داخل چای بود.

فروش ویژه محصولات گروه پهن (مردا)

به صورت نقد و اقساط

مناصب هیئت مدیران کلیه محصولات گروه پهن به صاحبان لوازمین عالی نو شار گفتند.

MAZDA - PAJERO و سایر تک تانک و دو تانک

فروش ویژه وانت گمران، ایسوز، تانک و اتی و اتی

بصورت نقد و اقساط

سنگرگه شماره ۶، ۲۲، صحرای قزاق، اترجده ۱۶ - ۲۳۰۹۸۳۶

مشاوره رایگان

هر روز با شما

شرکت پخش پاسارگاد

نماینده گی محصولات پگاه شیراز در استان، تحویل در تمام شهرهای استان به قیمت کارخانه

شماره تماس: ۲۲۴۵۱۰۶ - ۲۲۴۵۰۶۳

آگهی فراخوان عمومی

شهرداری جزیره هرمز در نظر دارد پروژه ذیل را از طریق فراخوان عمومی به پیمانکار واجد شرایط و دارای رتبه بندی و صلاحیت از سازمان مدیریت و برنامه ریزی واگذار نماید. لذا متقاضیان واجد شرایط می توانند جهت دریافت اسناد ارزیابی از تاریخ درج آگهی به مدت ده روز به شهرداری هرمز واحد مالی مراجعه نمایند. ضمناً هزینه درج آگهی به عهده برنده فراخوان می باشد.

ردیف	عنوان پروژه	شرح عملیات	برآورد اولیه (ریال)	مدت پیمان	مینامحاسبه پیمان
۱	احداث دیوار ساحلی	عملیات احداث دیوار ساحلی به طول ۶۰ متر و ارتفاع ۴/۵ و عرض متوسط ۲ متر با نمای یک طرف سنگ ملان و همچنین مرمت ۷۲ متر دیوار ساحلی به عرض ۵۰ سانتی متر و نمای دو طرف ملان به انضمام مخلوط ریزی پشت دیوار به حجم تقریبی ۷۰۰۰ متر مکعب	۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۲ ماه	فهرست بهاء سال ۱۳۸۸

شرکت خدمات مالی و حسابرسی عصر دانش بندر (سهامی خاص) ثبت ۶۲۵۲ تاسیس ۱۳۸۲

تلفن تماس: ۹۱۷۳۶۸۴۴۱۶ محمد حسینی

E-mail: AsrdaneshA2@yahoo.com

حسابداری: ✓ تأمین کادر مالی

حسابرسی: ✓ تهیه صورتهای مالی

تهیه اظهارنامه مالیاتی: ✓ اعتبارات و خزانه داری

مشاوره مالیاتی و بیمه ای: ✓ اصلاح حسابها و رسیدگی اسناد

عصر دانش بندر

موسسه حسابداری و حسابرسی امید گامبرون جنوب ثبت (۴۷۶)

* حسابداری حسابرسی * تهیه اظهارنامه مالیاتی و بیمه ای * تهیه صورتهای مالی فارسی و انگلیسی

* طراحی سیستم کنترل داخلی * تنظیم گزارشهای مالی جهت بانکها و سایر موسسات مالی و اعتباری -

* تأمین و آموزش کادر موسسات و شرکتها * تهیه صورتهای مالی از مدارک ناقص اصلاح حسابها و...

تلفن تماس: ۰۹۱۷۳۶۸۴۴۱۶ خاکسار نژاد ۰۹۱۷۱۶۳۵۲۵۱

E-mail:omid.gamberon.jonob@gmail.com